

قرآن



و

سنن الهی در اجتماع بشر

سنت و سنن



آیت الله محمدی گلپای

شباهت آن، بر ریش آب با چگونگی یاد شده می بایستی ملحوظ شود.
سنت حضرت رسول «ص»

و سنن رسول الله ﷺ و آله، روش آسان و مورد پیروی خود آن بزرگوار و اصحاب محترم آن حضرت است که یکی از مبادی و ارکان چهارگانه فقه اسلامی است، و تعریف جامع آن، عبارت است از: قول و فعل و تقریر آنجناب و یا ائمه معصومین از اهل البیت علیهم السلام. و گاهی بدعت در مقابل این معنا مورد استعمال واقع شده است، چنانکه بعد از پیدایش طائفه معتزله، طائفه ای از مسلمین که در رأس آنان اشاعره قرار داشتند، خود را سنی و اهل سنت و

لفظ سنت در قرآن کریم چهارده بار در نه سوره و شتن که جمع آنست دو بار در دو سوره آمده است.

سنت در لغت بمعنای سیره و روش صاف و رام، تعریف شده، و گفته اند که ریشه آن، قول عرب: «سَنُّ المَاءِ اذا والى صیه: آب را پایی و آسان ریخت» می باشد چه آنکه روش رام و سیره آسان، بگونه ریزش آب بکیفیت مذکور، نزد اهلس در جریانست.

ابن فارس در مقاییس اللغة می گوید: معنای ریشه های ماده نامبرده در همه مشتقات آن جاری است، و همین تفسیر و تعریف از دیگر محققین اهل لغت استظهار می شود و بنابر این در هر یک از موارد استعمال این ماده همگونی و

جماعت نامیدند، و معتزله را بدعی و اهل بدعت و هوی لقب دادند زیرا طائفه معتزله در مسائل کلامیه از فلسفه و اصول عقلیه استمداد می نمودند و برای عقل در مسائل اعتقادی و احکام فرعی، بهره ای قائل بوده اند و جمود بر ظواهر را جائز نمی شمردند چه آنکه جمود بر بسیاری از ظواهر موجب تجسم در مبدع تعالی و مفساد دیگری است، ولی اشاعره این بهره برداری از اصول عقلیه را بدعت می پنداشتند و تخیل می کردند که هر چه در صدر اول معمول به نبوده است، نمی توان بآن اعتماد کرد و در حریم بهره برداری قرار داد زیرا حد بدعت که «ادخال ما لیس فی الدین فی الدین» است بر آن منطبق می گردد؟

ولی برار باب بصیرت روشن است که منع از بهره برداری از اصول عقلیه خود بدعت و ادخال چیزی در دین است که از دیانت مقدمه نیست، و مخالفت صریح با متن قرآن کریم است و همه اهل تحقیق بر آنند که عقل نسبت بنقل و سمع، اصل است، و اتکلی لازمه این قول بدعت بودن بسیاری از علوم و از آنجمله علم اصول فقه است که در صدر اول اسلام معمول به نبوده است.

بهر حال خصومت آشکار نسبت با اصول عقلیه در میان مسلمین از ناحیه اشاعره شایع گردیده است نه از جانب معتزله، و موافقت اصول معتزله با اصول امامیه بدینجهت است، که اصول امامیه مأخوذ از ائمه اهل البیت علیهم السلام است که تماماً با قواعد دقیقه عقل و برهان متطابق است و پیشوایان معصومین از آل البیت، در پاسخ سؤالات اعتقادی بقدر توان هر پرسش کننده ای استدلال عقلی می نموده اند و برای نمونه روایاتی که در پاسخ سؤال از آیه کریمه: «الرحمن علی العرش استوی» وارد شده،

کافی است که ثقة الاسلام کلینی در کافی شریف و صدوق الطائفة در کتاب توحید برای این روایات بایی منعقد ساخته اند در صورتی که همین مسئله را از بعضی از اعلام آنان پرسیده اند در پاسخ با خشونت گفته: «استواء معلوم است و کیف مجهول، و اعتقاد بآن لازم و سؤال بدعت است».

شایان توجه است که کلمه سنت در حد ذات خود، از وصف خوبی و بدی عربانست و رنگ خوبی و بدی در جوهر معنای آن داخل نبوده، بلکه این بی رنگ، بر حسب ظروف مختلفه اسیر رنگ خوبی یا بدی می شود، و بر این بی رنگی دلالت می نماید این حدیث شریف:

«من سنّ فی الاسلام سنة حسنة فعل بها بعده كتب له مثل اجر من عمل، ولا ينقص من اجرهم شیء، ومن سنّ فی الاسلام سنة سيئة فعل بها بعده كتب عليه مثل وزر من عمل بها ولا ينقص من اوزارهم شیء» (صحیح مسلم کتاب العلم رقم الحدیث ۱۵)

: «هر کس در اسلام روش نیکویی را بنیانگزاری کند که بعد از او، بدان عمل شود همانند پاداش همه کسانی که بآن عمل کرده اند، برایش نوشته می شود، بدون آنکه از پاداش عمل کنندگان، چیزی کاسته شود، و هر کس در اسلام روش بدی را بنیان گزارد که بعد از وی بدان عمل شود، همانند گناه و وزر همه کسانی که بآن عمل کرده اند بر او نوشته می شود بدون آنکه از گناهان و اوزار عمل کنندگان چیزی کاسته شود».

سنت های الهی

و اما سنت الله تعالی، عبارتست از روش الهی که همانند ریزش آسمان و پیاپی آب معمولی به و جاری در اجتماع

بشر است، خواه از روشهای لطف و انعام باشد و یا از روشهای قهر و انتقام، و در هر صورت بر خلاف سنن رسول الله که تشریحی و اعتباری بوده، تکوینی و حقیقی است. و در اینجا سؤالی قابل طرح است باین تقریر:

سنت الله تعالی چنانکه ادعا شد از سنخ تکوین و ایجاد است، نه از سنخ اعتبار و تشریح، و معنی ایجاد همانا اعطاء وجود است، پس وجود، عطیه و موهبتی است از جانب خداوند متعال، و بهمین معنا اشارت دارد قول فلاسفه که: وجود خیر محض است، زیرا خیر یعنی مطلوب برگزیده ای که متعلق اراده و اختیار واقع می شود، و بدیهی است عدم که باطل محض و هیچ است، هیچگاه مطلوب نبوده و مورد اختیار واقع نمی شود، و ماهیت نیز اعتباری و ملحق بعدم است پس نتیجه این تحلیل چنین می شود که حیثیت خیر همان حیثیت وجود است و بنابراین وجود خیر محض و مطلوبست که گاهی مطلوبیتش بالذات و گاهی برای امر دیگری و وجود اقوانی است که بالآخره بمطلوب بالذات منتهی می گردد، و آن موجودی است که مطلوب همه، و غایه الغایات است.

با توجه باین تحلیلی که درباره ایجاد و وجود بعمل آمد چگونه می توان ادعا نمود که سنت الهی «تکوین و ایجاد» گاهی در کسوت لطف و انعام است و گاهی نیز بصورت قهر و انتقام؟ آیا قهر و انتقام، با عطیه و خیر محض، منافات ندارد؟ و آیا این تنافی در حد قابل جمع و توجه است؟

و آنچه احیاناً در پاسخ این سؤال پنداشته شده که: تنافی و اختلاف گاهی ممکن است عین رحمت باشد چنانکه در حدیث نبوی مشهور آمده است: «اختلاف ائمتی رحمة».

پنداری است باطل زیرا معنی اختلاف در حدیث مذکور این است که: گوناگونی افراد امت مرحومه از نظر ذوق و استعداد و اختلافشان در همت، رحمت بیارمی آورد، چه آنکه ذوق و همت بعضی در زراعت و فلاح است و استعداد و همت برخی در انواع صناعات، و جمعی در سیاستمداری تدبیر امور، و طائفه ای در علم فقه و طائفه دیگر، در اصول معارف و بر این قیاس هر دسته ای کار مناسب با همت و ذوق خویش را عهده دار می شوند و مشاغل و کارهای گوناگون و مختلف بین همشها و استعداد های مختلف امت مرحومه تقسیم می گردد و نتیجه اختلاف هم مقتضی تقسیم تعهدات، تمامیت نظام و جریان رحمت است.

ولی تنافی بین قهر و انتقام و بین عطا و خیر که در سؤال آمده است از نوع اختلاف مذکور در حدیث نیست، زیرا ایجاد که اعطاء وجود و افاضه خیر است، با قهر و انتقام که سلب وجود و استرداد خیر و عطا است، تباین بالذات دارد و معقول نیست که مصداق ایجاد، قهر و انتقام باشد، و بیک کلام، لطف و انعام، مصداق ذاتی ایجاد بمعنی یاد شده است و اما قهر و انتقام، برای ایجاد بهیچوجه مصداقیت ندارد.

پاسخ سؤال فوق بشرح زیر تبیین می گردد: در محل خود براهین ضروری الانتاج قائم گردیده که واجب بالذات، موجودی است مطلق و نامتناهی، و هیچگونه حد و قید در حریم اقدس او راه ندارد، و وحدانیت ذات اقدس از نوع عددی که قوامش بامتیاز واحدی از واحد دیگر و ناگزیر محدود و مقهور است، نمی باشد، چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «واحد لا بعدد» نهج البلاغه محمد عبده خطبه ۱۸۵.

و بتعبیر قرآن کریم: «هو الواحد القهار»
سوره رعد آیه ۱۱ - وحدت آن ذات اقدس
وحدت قهاره است یعنی واحدی که برای
آن، تصوّر ثانی ممّتع است.

و نیز مبرهن است که وجود همه
ممکنات، رشحه‌ی فیض او بوده و بالضروره،
هر فعل و اثری با فاعل و موثرش، سنخیت
دارد؛ پس لزوماً، وجود و اثر مترشح از آن
موجود اقدس نامتناهی - تبعاً و تطفلاً -
نامحدود و واحد و دارای قداست است، و
علیهذا جهات مختلفی که در موجودات
امکانی مشهود می‌گردد و منشأ حکم
بمحدودیت از حیث نقصان و کمال و وجدان
و فقدان می‌شود، تماماً از خواص ذاتی
امکان است نه مربوط با فریدگار واحد قهار.
چنانکه بر همه این امور، براهین وثیقه قائم
است.

پس فیض و عطاء مترشح از حضرت
واهب العطا یا تقدست اسمائه، واحد و مطلق
و در نهایت قداست و منزّه از هر گونه نقص
است، ولی قوابل مختلف، مایه مکتور آن
بالوان گوناگون می‌شوند، برخی از قوابل
تام الاستعداد و طاهر الذات. با پذیرائی فیض
الهی کاملتر و نورانی‌تر و قداست آن را در
جمیل‌ترین طاعات و عبادات متجلی
می‌سازند، و بعضی دیگر با پذیرائی فیض
پاک الهی، بلون خبیث و قذارت خویش، آن
را متبدل می‌سازند، همانند نور آفتاب که
نوری است وحدانی و متشابه الاجزاء ولی
قابلهای مختلف آن را وفق الوان خود
منعکس می‌کنند، و همچون باران پاک و
لطیف ولله در قائله:

«باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در ساغ لاله روید و در شوره زار خس»

و همین مسئله یعنی قداست و مطلق بودن
فیض را قرآن مجید در مواضع متعدد مورد
عنایت قرار داده است و از آن جمله در این
آیات از سوره مبارکه اسری است:

من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء
لمن نريد ثم جعلنا له جهنم يصليها مذموماً
مدحوراً، ومن اراد الآخرة و سعى لها سعيها و
هو مؤمن فأولئك كان سعيهم مشكوراً، كلاً نمد
هولاء و هولاء من عطاء ربك و ما كان عطاء
ربك محظوراً» آیات ۱۸ الی ۲۰.

«آنکس که مراد اصلی وی فقط
کامجویی و بهره‌وری از لذتهای زودگذر
دنیا است در اعطاء آنچه که می‌خواهیم بهر
کسی که اراده داریم شتاب می‌کنیم،
سپس جزاء چنین کاری را با خواری و
دوری از رحمت، گرفتاری در دوزخ
می‌گردانیم، و کسی که مقصود اصلی آن
حیات جاودانی است و کوشش در خور آن
حیات را با ایمان انجام می‌دهد، این گروه
سعیشان مقبول و بارور است، چه آن گروه
عاجل طلب و چه این گروه باقی طلب، همه
را از عطایای پروردگارت، ما امداد می‌کنیم،
و اینستور نیست که عطاء پروردگارت، دارای
رنگ محدودیت و ممنوعیت باشد».

چنانکه ملاحظه می‌کنید قرآن کریم با
صراحت اعلام می‌دارد که پروردگار متعال
همه را با عطاء و موهبت خویش عطاء و
موهبتی که نامتناهی و مطلق است - امداد
می‌نماید، و همه مقتضات و آلات و ابزار
اعمال هر دو گروه را [از علم و اختیار و اراده
و قدرت، و اعضاء و عضلات و اوتار و
رباطات و اعصاب و مواد خارجی‌ی متعلق
عمل و اسباب و شروط دیگر که کلاً
تکوینی است] خداوند متعال افاضه
می‌فرماید و امدادهای غیبی او تازه بتازه، نو
بنو بهمگان می‌رسد. النهایه، عاجل طلب
دون همت و دنیا دوست، آن را مشاکیل طینت
خویش ساخته و برنگ خبیث و قذارت
باطنی خود متحولش می‌نماید و در معصیت و
بُعد از حقتعالی مصرف می‌نماید، و

جاودان طلب بلندهمت همان امداد غیبی و
عطاء ربّانی را بمقتضای باطن طیب
خویش، و در اطاعت قرب حقتعالی و احیاناً
فناء فی الله مصرف می‌کند. و چنانکه اشاره
نمودیم هر دو طائفه اعمالشان را با علم و
اختیار و اراده خویش انجام می‌دهند، و با
تدبیر و امعان نظر در آنچه که بیان گردید،
روشن می‌شود که فیض و عطاء از حضرت
واهب العطا یا گاهی باقتضاء بعضی از
ظروف و نسبت به برخی از قوابل، در قیافه
قهر و انتقام ظهور کند در عین آنکه بر حسب
باطن نظام کلّ و رحمت است باین تقریر:

ادامه دارد

